

تمثیلات کتاب رشد - تفسیر سوره والعصر

نویسنده کتاب: علی صفایی حائری

مقدمه

1- قرآن و دریا

قرآن دریایی است عمیق، گسترده، پربار. (صفحه 7)

2- استخر و چشمه

مهم روش‌ها هستند، نه برداشت‌ها. روش دادن، چشمه را کاویدن است و از برداشت‌ها گفت‌وگو کردن، استخر را به آب بستن. و چه کسی نمی‌داند که آب چشمه بهتر از آب استخر است. (صفحه 7)

3- موج دریا

آنها که در این دریا، بی‌روش، بی‌وسیله، بی‌راهنما، حرکت می‌کنند، نه تنها چیزی به دست نمی‌آورند، که همه چیز را از دست می‌دهند و خویشان را جا می‌گذارند و به موج می‌سپارند. (پس بی‌روش نمیتوان حرکت کرد) (صفحه 8)

بحران‌ها و شتاب‌های ستمگر

4- همچون غباری در فضا

در لحظه‌های بحرانی تاریخ، کلمه‌ها، فکرها، کارها و رابطه‌ها، حدود خویش را از دست می‌دهند و از مفهوم خالی می‌شوند. در این مرحله، قدرها و اندازه‌ها و در نتیجه حدها و مرزها و در نتیجه قانون‌ها و ضابطه‌ها در هم می‌ریزند، هر کس در هر کاری و هر کلمه در هر جایی و هر فکر در هر سری، ساز می‌زند و سرگردان می‌چرخد و جایگاهی ندارد، همچون غباری در فضایی... (در این فضا چکار باید کرد؟!)

(صفحه 11)

قربانی‌ها و ستم‌دیده‌ها

راه

5- قفسه‌بندی

دل‌هایی که سازمان گرفته‌اند، دیگر بازیچه حادثه‌ها نمی‌شوند و بحران نمی‌بینند. مغازه‌ای که قفسه‌بندی شده و تنظیم گردیده، جنس‌های زیاد آن به راحتی در دسترس قرار می‌گیرند، اما دکه‌های

در هم و شلوغ که اجناس شان پخش و رها و زیر پا افتاده است، دست و پاگیر و خستگی‌زا و وقت کش هستند. دل‌هایی که بر اساس اهمیت حادثه‌ها، کارها را رده‌بندی کرده‌اند، در حالی که هزار کار دارند، بیش از یک گرفتاری برایشان نیست؛ چون در یک لحظه، گرفتاری ما فقط مربوط به آن کار و آن حادثه‌ای است که اهمیت زیادتری دارد و ضرورت بیشتری. (صفحه 13)

6- پیاده‌روها

راه‌هایی که برای پیاده‌روها دور است، برای سرعت‌های بزرگ و وسیله‌های سریع نزدیک است و وقتی نمی‌گیرد.

ورزیده‌ها، در یک ساعت، کاری را به پایان می‌رسانند که تازه کارها در یک روز از انجام آن عاجز هستند.

توضیح: کسانی که ضرر شتاب‌ها را دیده‌اند و غرامت سنگینی پرداخته‌اند و به سازمان فکری و نظام ذهنی محکمی رسیده‌اند و با اهمیت‌ها و ضرورت‌ها این سازمان را برپا کرده‌اند، به آن دقت و سنجشی می‌رسند که هر کلمه‌ای را کنترل کنند بدون آنکه وقت زیادی را تلف کرده باشند. (صفحه 15)

7- ورزشیدگی با وزنه‌ها

ورزیده‌ها، در یک ساعت، کاری را به پایان می‌رسانند که تازه کارها در یک روز از انجام آن عاجز هستند.

و برای رسیدن به این ورزشیدگی، می‌توان از دقت در مسائل جزئی شروع کرد و از زیر آوار عادت‌های حاکم بیرون آمد و دقت‌ها و سنجش‌ها را در برخورد با هر مسأله به کار گرفت.

به این گونه آنها که در مسائل جزئی، دقیق و آماده شده‌اند، مسائل بزرگ را سطحی و ساده نمی‌نگرند. کسانی که از وزنه‌های کوچک ورزشیدگی را هدیه گرفته‌اند، در زیر وزنه‌های بزرگ از پا نمی‌افتند.
(صفحه 15)

8- ترازو و میزان

با ترازوهای دقیق و میزان‌های ورزیده، از سرگردانی نجات می‌یابند. (آن ترازوها و میزان‌ها کدامند و چیستند؟) (صفحه 16)

واژه‌های قرآن

9- جانماز آبکش و دست‌ودل‌باز و...

ما به هر کس که ساده و جانماز آبکش بود، مؤمن می‌گفتیم و به هر کس که از ما کنار می‌کشید و لب به جام ما نمی‌زد، متقی می‌گفتیم و هر کس که دست‌ودل‌باز می‌شد، محسن می‌گفتیم و هر کس که رام می‌گردید، صابر می‌گفتیم و هر کس که دهانش همراه تسبیحش باز و بسته می‌شد، ذاکر و شاکر می‌گفتیم.

ما به این گونه با مؤمن و متقی و محسن و صابر و شاکر و ذاکر و و و عادت کرده بودیم و اکنون که با قرآن و آن کلمه‌های دقیق و تیپ‌های مشخص برخورد می‌کنیم، باز همان‌ها را مطرح می‌کنیم و همان‌ها را می‌فهمیم و یا بهتر بگوییم نفهمیده با آنها بازی می‌کنیم و بر آنها ستم می‌نماییم و این ستم از آنجا شروع می‌شود که ما بدون رسیدن به معنا و مقصود، به کلمه‌ها و لفظها رسیده‌ایم و با الفاظ خالی انس گرفته‌ایم و آنها را در برخوردها به رخ یکدیگر کشیده‌ایم.

(صفحه 16)

10- تشنگی، پرخوری، هضم و شیره‌کشی

- اگر ما با حرکت فکری همراه می‌شدیم و در خود می‌جوشیدیم و مطلب‌ها و مفهوم‌ها را درک می‌کردیم و آنگاه در به در به دنبال کلمه‌ها می‌گشتیم، در آن لحظه که به یک کلمه می‌رسیدیم، از آن بهره می‌گرفتیم و همچون تشنه‌های به آب رسیده، کلمه‌ها را قطره‌قطره می‌چشیدیم و جذب می‌کردیم.

- ما پیش از آنکه تشنه شده باشیم، نوشیده‌ایم و پیش از آنکه به اشتها آمده باشیم و با سؤال‌ها گلاویز شده باشیم، خود را تلبار کرده‌ایم و پیش از آنکه به معناها دست یافته باشیم، به کلمه‌ها رسیده‌ایم... و این است که باد کرده‌ایم و با آنکه زیاد داریم، مریض و بی‌رمق هستیم و به امتلای ذهنی و پرخوری فکری دچار شده‌ایم.

اسفناک اینکه، این بیماری و این پرخوری، همه گیر شده و اسفناک‌تر اینکه، این بیماری در ابتدا به عنوان یک افتخار و نشانه سلامتی و روشنفکری هم قلمداد می‌گردد، اما رفته‌رفته سنگینی و خستگی و ضعف ذهنی را به دنبال می‌آورد و روشنفکر تلبار شده را به بن‌بست می‌رساند.

اینها با اینکه خیلی دارند، فقیر هستند؛ چون پیش از سؤال، به جوابها رسیده‌اند و پیش از عطش، به آب.

- دوای اینها همان طرح سؤال‌های بنیادی است که بتواند به تفکرات آنها سازمان بدهد تا بتوانند با تفکرات سازمان گرفته به مطالعات خویش سر و سامانی بدهند و آن را هضم کنند و شیره‌کشی نمایند. (صفحه 17)

11- تنور داغ و چسباندن نان

هیچ چیز بی حاصل‌تر از این مطالعات دستوری و کتاب خواندن‌های پیشنهادی نیست که پیش از طرح سؤال و جوشش پرسش‌ها، گریبان‌گیر تازه راه افتاده‌ها و نو مسلمان‌های شعارزده می‌شود. کسانی که می‌خواهند دیگری را به راهی و به تفکراتی و به مطالعاتی وادار کنند، ناچارند که زودتر زمینه‌ها را فراهم سازند و تشنگی را در طرف بریزند و تنور را داغ کنند و سپس نان بچسبانند و مطالبی و کتاب‌هایی را در دسترس بگذارند. (صفحه 19)

خُسر

12- اتاق

برای شناخت اینکه برای چه هستیم، باید بدانم با چه چیزهایی هستیم. از وسائلی که در یک اتاق هست می‌توان کشف کرد که این اتاق برای چیست و برای چه آفریده شده. از استعدادها و نیروهای انسان هم می‌توان کشف کرد که او برای چیست و برای چه آفریده شده است. (صفحه 20)

13- معدن

برای من از سال‌های دور این سؤال که برای چه هستیم طرح شده بود. انسان در یک مرحله خودش را کشف می‌کند و در یک مرحله این معدن را استخراج و تصفیه می‌کند و در یک مرحله به استخراج شده‌ها و آهن‌های تصفیه شده شکل می‌دهد و آنها را به صورت ماشین‌ها و ابزارهای گوناگون در می‌آورد و به تکامل می‌رساند. ولی مسأله در همین‌جا خلاصه نمی‌شود که پس از شکل گرفتن و به تکامل رسیدن، نوبت رهبری کردن و جهت دادن به ماشین‌های تکامل یافته می‌رسد.

به این گونه بود که یافتن انسان برای مسأله‌ای بالاتر از شکل گرفتن و تکامل یافتن باید بکوشد؛ چون تنها این کافی نیست که شکل بگیریم و در ابعاد وسیع ماده و معنا تکامل پیدا کنیم، زیرا با این تکامل یافتن، مسأله بن‌بست و عبث و پوچی زودتر پیش می‌آید و عمیق‌تر مطرح می‌گردد. (صفحه 20-21)

14- ماشین و ترافیک

کسی که بهترین ماشین را و شکل گرفته‌ترین وسیله‌ها را و تکامل یافته‌ترین مرکب‌ها را با خود دارد مسأله بن‌بست و ترافیک و محدودیت‌ها را بیشتر احساس می‌کند و عمیق‌تر می‌فهمد. انسانی که در دو بُعد ماده و اخلاق شکل گرفته و به تکامل رسیده، اما جهت ندارد و راه ندارد، به بن‌بست و عبث و پوچی عمیق‌تری گرفتار خواهد شد. (صفحه 21)

15- ابزارها و ماشین‌ها

آن لحظه‌ای که انسان فکر و عقل و دلش را مثل ابزارها و ماشین‌هایش شکل بدهد، آیا آن روز این استعدادها شکل گرفته و به بن‌بست نشسته، بحران‌های بزرگ‌تری را سبز نمی‌کنند؟ (صفحه 22)

رشد یا تکامل

ضرورت رشد

16- گندم و زمستان

کسانی که گندم‌ها را به خاک می‌سپارند، آنهایی هستند که وسعت خسیس زمستان را فهمیده‌اند و نیازهای عظیم را شناخته‌اند و می‌خواهند گندم‌ها را زیاد کنند. آنها که راه دراز و وقت کم را فهمیده‌اند، مجبورند که خود را زیاد کنند و رشد بدهند.

اینها زندگی و مرگ را با همین معیار می‌سنجند، اگر زنده‌اند و اگر می‌میرند، به خاطر همین زیاد شدن است.

زندگی‌شان تلاوت تکرار نیست و مرگشان، گم شدن و از دست رفتن و خودکشی نیست. (صفحه 27)

عوامل رشد

17- گندم‌ها و بارور شدن گیاه‌ها

زیاد شدن گندم‌ها و بارور شدن گیاه‌ها، به عامل‌هایی نیاز دارد که باید فراهم شوند:

خاک و آب و هوا و کود و و و

و به عامل‌هایی که باید برطرف شوند: آفت‌ها و خطر‌ها.

و این عامل‌ها، گاهی عوامل انحطاط و خشک شدن هستند و گاهی عوامل رکود و ایستایی و بی‌باری.

انسان هم با همین عوامل همراه است: عوامل رشد، عوامل انحطاط، عوامل رکود. (صفحه 28)

سرمایه‌ها

نیازها

18- سرمایه‌ها و بازارها

انسان سرمایه‌هایی دارد. در فاصله تولد و مرگ بر روی این سرمایه‌ها تجارت‌هایی انجام می‌دهد.

و این سرمایه را در بازارها و تیمچه‌هایی به جریان می‌اندازد. ناچار باید بهترین بازار و بهترین خریدار را بشناسد و بهترین میدان سودآفرین را جولانگاه خود بسازد و از تجارت‌های خسارت‌بار بگریزد «تا سرمایه‌هایش رشد کنند و توشه بی‌نهایت راهی را که در پیش دارد فراهم سازد». (صفحه 31)

19- راه دراز و پاهای نیرومند

ما از عظمت استعدادهای انسان، ادامه او را می‌یابیم و چون انسان از بی‌نهایت سرمایه برخوردار است، پس بی‌نهایت ادامه خواهد داشت و برای این بی‌نهایت راه باید استعدادهایش را بارور کند و پاهای نیرومندی پرورش دهد و مرکب‌هایی بسازد، همان‌طور که برای

رسیدن به ماه، استعدادهایش را بارور کرد و مرکب‌هایی تهیه نمود و راه‌هایی را پشت سر گذاشت.

انسان باید در این محدوده هفتاد ساله پاهایی تربیت کند و مرکب‌هایی بیابد و سرمایه‌هایی را زیاد نماید و توشه‌هایی برای بی‌نهایت راه بردارد و سپس راهش را شروع کند و حرکتش را دنبال نماید. (صفحه 32)

20- راه بی‌نهایت

علی‌راهی دارد تا بی‌نهایت و این است که هر چقدر توشه بردارد چیزی نیست؛ چون هر مقدار در برابر بی‌نهایت، صفر است و هیچ است و کم است. (صفحه 33)

21- مشتری

آنهایی که این راه دراز را دیده‌اند و از این استعدادهای عظیم خبر دارند، اینها در فکر بازاری هستند و در جست‌وجوی خریداری که بیشتر سود بدهد و زیاده‌تر بهره برساند و سرمایه‌ها را بارور کند که مگر در این راه به جایی برسند. (صفحه 33)

22- توپ بازی و مهمانی!

اینها دیگر درنگی نمی‌کنند و آرام نمی‌نشینند و از بازی‌ها سر باز می‌زنند. کسانی درنگ می‌کنند و به بازی گرفتار می‌شوند که هدفی ندارند. وقتی که ما بچه‌تر بودیم، مشتاق بازی و توپ بودیم، در انتظار می‌نشستیم تا ما را به بازی بگیرند، تملق می‌گفتیم تا راه‌مان بدهند و قهر می‌کردیم و دور می‌شدیم تا نزدیک‌مان کنند، اما همین که هدفی پیدا می‌کردیم دیگر به توپ‌ها و بچه‌ها نگاه نمی‌کردیم، حتی اگر دعوت‌مان می‌کردند می‌خندیدیم و اگر دست‌مان را می‌کشیدند، نق می‌زدیم و فرار می‌کردیم. چرا؟

مگر توپ همان توپ نبود و بازی همان بازی محبوب نبود؟ چرا اینها همه‌اش همان‌ها بودند، اما ما دیگر آن نبودیم، ما هدفی داشتیم و لباسی به تن کرده بودیم و مهمانی می‌خواستیم برویم... (صفحه 33)

23- توپ بازی و لباس پلوخوری!

سرگرمی‌ها برای بیکاره‌هاست. بازی‌ها برای آواره‌هاست و آنها که جایی دارند و آنها که کاری دارند و آنها که به مهمانی دعوت شده‌اند و لباس ضیافت پوشیده‌اند، دیگر با توپ‌ها و با بازیچه‌ها کاری ندارند.

(صفحه 34)

24- قرض، وسط مهمانی!

هیچ دیده‌اید که کسی خانه‌ای بزرگ ساخته باشد و در قرضش مانده باشد، چگونه روز و شب می‌دود و چگونه حتی در مهمانی‌هایش در جست‌وجوی کار خویش است. (صفحه 35)

بازارها و خریدارها

25- تاجر و بازارِ پر رونق

باید در این وقت کم به تجارتی دست زد که بی‌نهایت سود بیاورد و باید به دنبال خریداری رفت که پولش نقد باشد و بازگردان داشته باشد و باید در جست‌وجوی بازاری بود که رونق داشته باشد. (صفحه 37)

26- چراگاهِ عمر

اگر این خلق، از فرزندم گرفته تا زخم تا پدرم تا مادرم و دیگران به من چیزی دادند و برایم لذتی آوردند باید بسنجم که چه چیز از من گرفته‌اند. آیا اینها بیش از آنچه داده‌اند از من نگرفته‌اند؟ مغز من و دل من و عمر من به سوی آنها رفته، سرم شده مستراحشان و دلم

شده انبار جهودها و بتخانه‌شان و عمرم شده چراگاه و جولانگاه‌شان،
که چی؟ خودم هم نمی‌دانم، فقط اسیر عادت‌ها و هوس‌ها شده‌ام و
از فکرم و سنجشم و اراده‌ام کاری نکشیده‌ام.
(ناشر: جهود همان يهود است که به خاطر خست نمی‌بخشد و همه
چیز را انبار می‌کند، به‌همین جهت هر چیزی در انبارشان یافت
می‌شود.) (صفحه 38)

27- از یک سوراخ دو بار گزیده شدن

اگر تجارت‌ها و سودها را محاسبه کرده بودم، هیچگاه دو بار ضرر
نمی‌دادم و از یک سوراخ دو بار گزیده نمی‌شدم. (صفحه 39)

28- تاجرِ بوقی!!

من با این همه پا، فقط تا توالت و آشپزخانه رفته‌ام و با این همه
سرمایه، فقط بوق حمام خریده‌ام، آن هم در دهی که حمام ندارد و
قدرت جذب این همه بوق را ندارد.

این داستان تاجری است که با سرمایه‌اش به پيله‌وری پرداخت و به
شهری رسید که در آن بوق زیاد بود و خیلی ارزان و تاجر وسوسه
شد و تمام سرمایه‌اش را بوق خرید.

و در آن زمان‌ها بوق را برای حمام می‌خریدند تا هنگام سحر به این گونه اهل دل خبردار شوند و خود را به آب بزنند.

هنگامی که تاجر به شهر رسید کسی نبود که بوق او را بخرد و بازاری نبود که آن همه بوق را جذب کند. حداکثر چند تایش آب شد و بقیه‌اش باد کرد و متورم شد. و این داستان شده ضرب‌المثلی برای آنها که تجارت بوق می‌کنند و بازار را نمی‌سنجند. (صفحه 39)

29- به مستراح چسبیده!!

من از خانه وسیع وجودم با قسمت‌های گوناگون و اتاق‌های متعدد، فقط به مستراح چسبیده‌ام و به آن مشغول شده‌ام، در حالی که باید تمام این اتاق‌ها منظم می‌شد. همان‌طور که دست و پا و موی و اندامم را منظم می‌کنم و پرورش می‌دهم، باید دل و مغز و فکر و عقل و اراده‌ام و روحم را پرورش می‌دادم و در جای خود می‌نهادم و در جای خود به جریان می‌انداختم. (صفحه 39)

خسارت‌ها

30- پیر زال و عتیقه‌ها

این خریدارها چیزی ندارند. چیزی به من نداده‌اند و چیزی به من باز نمی‌گردانند و اگر لذت می‌برم به خاطر این است که نمی‌دانم چه از دست داده‌ام. درست مثل آن پیرزال که بشقاب عتیقه را با یک دست بشقاب گلی رنگ مبادله کرده بود و خوشحال بود و لذت می‌برد، غافل از آنکه با همان بشقاب می‌توانست صد هزار تا از همین‌ها را یکجا بخرد و درست مثل آن کودک که اسکناس صدتومانی را با ده تا کاکائو عوض می‌کند و زود در می‌رود که نکند طرف پشیمان شود و معامله را به هم بزند. (صفحه 41)

31- طیبِ ذُرَّتِ فروش!

تمام بهشت قیمت یک لحظه ما نیست. ما در یک لحظه می‌توانیم بیش از زمین و بیش از بهشت به دست بیاوریم. می‌توانیم به رضوان و لقا دست بیاوریم، که: «رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ أَكْبَرُ» اما در یک عمر به پیشیزی قانع شده‌ایم و خوشحال هم هستیم. درست مثل اینکه

طبیعی که در هر ساعت، هزار تومان می‌تواند به دست بیاورد، یک سالش را به صد کیلو ذرت بفروشد، زهی زهی تجارت. (صفحه 200)
رشد: تفسیر سوره والعصر ؛ ص 42

32- پل یا سنگ راه؟

اگر امیر بودم، اگر بر این همه حاکم بودم، اگر زیاد شده بودم، من اینها را به راه می‌انداختم، اینها می‌شدند پای من، نه بار من، اینها می‌شدند پل من، نه سنگ راه من. (صفحه 42)

33- اتاق تنگ و پای ورم کرده

این پای نیرومند در این اتاق تنگ، ورم کرده و آب آورده. این موتور عظیم در این دوچرخه بچه‌ها زنگ زده و ماتم گرفته است، بگذار در سفینه خودش بگرَد و در پهنای گسترده خودش شنا کند. (صفحه 43)

34- زنِ پتیاره!

این خریدارها از دلم گرفته تا دل مردم تا جلوه دنیا و تا وسوسه‌های دشمن، همه‌شان پیسی گرفته‌اند و چیزی ندارند. مرا زیاد نمی‌کنند، خودشان زیاد می‌شوند و از من می‌ربایند و شاهکارشان اینکه فکر و محاسبه من را چنان مشغول کرده‌اند که نمی‌فهمم چقدر بوده‌ام و

چقدر باختهام، درست مثل همان بابایی که زن پتیاره‌اش آن قدر مشغولش کرده بود که فرصت طلاق دادنش را نداشت. (صفحه 43)

35- تيله بازي!

اگر من در خودم و در اينها فكر کرده بودم، رشد می‌کردم و بزرگ می‌شدم و در نتیجه از اينها آزاد می‌گردیدم، همان طور که از تيله‌های ديروز و بت‌های کودکی و معشوق‌ها و دره‌های پيشينم آزاد شده‌ام. من بايد به سوی کسی می‌رفتم که از من بزرگ‌تر باشد. (صفحه 44)

36- اتاقي که افتادن يك پرده آسمانش را می‌گیرد*

من بايد در راهی می‌دویدم که بن‌بست نداشته باشد و چه راهی بهتر از بی‌نهایت؟

و اگر به سراغ دیگری رفتم و در جای دیگری، ناچار به بن‌بست می‌رسم و به دیوار و به عصیان و چه بسا بمیرم و به تولدی دیگر هم دست نیابم و در اتاقي که افتادن يك پرده آسمانش را می‌گیرد مدفون شوم. (صفحه 44) (*اشاره به کتاب‌های فروغ و شعری از او)

جبران‌ها

1 - نقش ایمان در رشد

36- کارفرما

ما در فاصله تولد و مرگ برای کسی کار می‌کنیم، کارفرمای ما چه کسی باشد؟ ما حرکت‌هایی داریم، محرک ما چه کسی باشد؟
(صفحه 50)

37- لذتِ کاکائو

گفتم که اینها چیزی ندارند، مصرف کننده هستند و محکوم هستند، نه در گذشته چیزی داده‌اند نه در آینده چیزی دارند که بدهند، نه چشمی و گوشی و نعمتی داده‌اند و نه بهشتی دارند که بدهند و اگر لذتی و ثروتی بوده همان لذت بچه بوده از کاکائو و همان زیاد شدن ثروت بوده و کم شدن ما. (صفحه 51)

38- بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد برد

«أَلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ». زیربنای عمل همین عشق است، زیربنای کارهای خوب و عمل‌های صالح، همان عشق صالح و

معشوق صالح است، که: بیستون را عشق کند و شهرتش فرهاد
برد. (صفحه 53)

39- صفِ تخم مرغ در زمستان

انسان در راه معشوق به اندازه عشقش صبر می کند. مگر نمی بینی
که به خاطر رسیدن به تخم مرغ ارزان چگونه صف می کشند و روی
برفها می ایستند و سرما می خورند. مگر نمی بینی که چگونه از
صبح تا به شام به خاطر معشوقهای خود می دوند و مگر نمی بینی
چگونه از عشقها به عادتها می رسند و از عشقها به استقامتها
دست می یابند. (صفحه 54)

40- عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

کسی که عاشق حق شد، عاشق خلق می شود، که: عاشقم بر همه
عالم که همه عالم از اوست (صفحه 54)

41- فریادِ ابوذر

شرایط و موقعیتها در شکل آن اثر دارند. می بینیم که ابوذر فریادگر
است اما نه در زمان ابوبکر و عمر، بلکه در زمان عثمان که خلق به
خستگی رسیدهاند و به وازدگی دست دادهاند.

و می‌بینیم که ابوذر فریادگر است نه دیگران، که ابوذر زبانش تیز شده و حمایت گردیده است؛ چون آسمان بر راستگوتر از ابوذر سایه نینداخته. (صفحه 56)

42- درختِ با ثمر

عاشق، بیکار نیست. هر کس به حق رسید، به حق می‌رساند. درخت زنده، شاخ و برگ و میوه دارد. به حرف آنهایی که می‌گویند دلت پاک باشد، فریب مخور. دل پاک، عمل پاک می‌سازد. درخت زنده بار می‌آورد، مگر این طور نیست؟ (صفحه 57)

2 - نقش مؤمن در رشد

43- جرقه‌ها و باک بنزین

جرقه‌ها هنگامی مفید هستند که سوخت‌ها متراکم و فشرده باشند. هنگامی که چند قطره بنزین متراکم بشود و در جای خود بنشیند، با یک جرقه بارهای سنگین را به حرکت می‌اندازد و به مقصد می‌رساند، اما یک دریای بنزین رها و آزاد بر فرض بسوزد، کاری از پیش نمی‌برد و یک دنیا جرقه بر فرض بزند، حرکتی نمی‌آورد.

تذکرها و سفارش‌ها و جرقه‌ها برای مؤمن‌ها و فشرده شده‌ها و به راه رسیده‌ها مفید است و آنها را پیش می‌برد؛ «فَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ». یادآوری برای اینها سود می‌دهد و ته مانده استعدادها را به جریان می‌اندازد. (صفحه 60)

44- اثر تذکر

ابن عمیر می‌گوید: در میدان بغداد مرا به جرم تشیع به چوب بستند و تازیانه‌ها زدند تا شاید سِری را فاش کنم. تازیانه‌ها که به صد رسیدند توانم رفت و نیروی ایمانم به ته رسید، گفتم بگذار بگویم. در این لحظه صدای دوستم را شنیدم، دوستی که امام روانه‌اش کرده بود تا در این لحظه حساس توأسی به حق کند و توأسی به صبر. صدایش را شنیدم که: «يَا بْنَ أَبِي عُمَيْرٍ أَذْكَرُ مَوْقِفَكَ عِنْدَ اللَّهِ»؛ محمد جایگاه خودت را در نزد خدا به یاد بیاور! با این سفارش و با این اشاره در میان جمعیت، من؛ منی که به ضعف رسیده بودم و به آخر رسیده بودم، «فَتَقَوَّيْتُ بِذَلِكَ». با این سفارش نیرو گرفتم و ایستادم و سِری بیرون نریختم. این توأسی و سفارش است که انسان را از این خسارت‌ها هم می‌رهاند و تمام نیروهایش را به جریان می‌اندازد. (صفحه 61)

نظری کلی به سوره

45- برگ و ریشه

ایمان است که عمل را می‌آفریند و این عمل است که ایمان را نیرومندتر می‌سازد، همانند ریشه و برگ، این ریشه است که برگ‌ها را می‌رویاند و این برگ‌ها هستند که ریشه را غذا می‌دهند و نفس می‌دهند و رشد می‌دهند تا حدی که با مسدود شدن سوراخ‌هایشان ریشه می‌خشکد. (صفحه 66)